

آخرین لحظه های خونین

ویکتور خارا

ترانه سرای مبارز
شیلیایی



ترجمه کیوان سامانی راد

سانتیاگو، شیلی، ۹ می ۱۹۹۹
واکنون که ۲۶ سال از فاجعه قتل عام استادیوم سانتیاگو
می گذرد، «جوانا» بیوه خارا که زنی انگلیسی است،
خودش را خوش شانس می داند چرا که شوهرش در
میان هزاران مفقودالاثر نبوده است. بیوه ویکتور خارا
ترانه های موسیقیدانان شیلیایی را زنده نگاه می دارد. تا
به امروز هنوز هم شیلیایی ها با آنچه از دست رفتگانشان
در حادثه استادیوم سانتیاگو برایشان به یادگار
گذاشته اند، دلخوشند. در ماه جاری، دولت شیلی
تحقیقاتی را در مورد یک گور دسته جمعی ۱۵۰۰ نفری
که می تواند شامل بقایای افرادی باشد که در طول
حکومت رژیم نظامی کشته شده اند، آغاز کرده است.

می کنند و هر دو دست ویکتور را با آن قطع می کنند.
آنگاه افسر ارشد زندان به طعنه می گوید: حالا بخوان،
اگر می توانی حالا گیتار بزن و بخوان!
و ویکتور با دستان شکسته و خون ریزی شدید
شروع به خواندن سرود وحدت خلق می کند. آنگاه پنج
هزار هم زنجیری با او هم صدا می شوند و سرودی را که
خارا تصنیف کرده می خوانند:

مردمی یک دل و یک صدا

هرگز شکست نخواهند خورد...

و هنوز سرود به پایان نرسیده که نگهبانان جسم
نیمه جان ویکتور را به گلوله می بندند.

ویکتور خارا شاعر و آهنگساز و گیتاریست شیلیایی از
چهره های مبارز نهضت سالوادور آلنده - رهبر و
رئیس جمهور اسبق شیلی - بود. در کودتای نظامی سال
۱۹۷۳ در شیلی ویکتور که در آن هنگام ۳۵ سال داشت
همراه پنج هزار تن از جوانان مبارز شیلی در استادیوم
بزرگ سانتیاگو زندانی می شود.

پنج هزار تنی که برای آزادی خود فریاد
می کردند. افسر ارشد زندان با دیدن خارا او را
می شناسد و از او می پرسد آیا حاضر است برای
دوستانش گیتار بزند و سرود بخواند؟ و پاسخ خارا
مثبت است: بله، حاضرم!

و در این هنگام به دستور آن افسر تبری حاضر

سال آوریل جسد یکی از کارمندان سازمان ملل سرانجام از ۲۶ سال که از ناپدید شدنش می‌گذشت، شناسایی شد.
و جوانا معتقد است این سرنوشتی است که قرار بود بر سر ویکتور هم بیاید.

اما ویکتور خارا که در اوایل دهه ۱۹۷۰ مورد علاقه دانشجویان کالج و همچنین بقیه مردم بود مرگش چون شهیدی شکوفا شده و با شهادتش در آمریکای لاتین به اسطوره‌ای بدل گشت. هنگامی که در شیلی تحریم شد، غزلیاتش در دیگر کشورهای لاتین و در اروپا، تمام کمپانی‌های دانشگاهی و قهوه‌خانه‌ها را پر کرده بود.

دانشجویان در ایالات متحد و آمریکای لاتین با گوش دادن به موسیقی خارا و نوارهایی از دیگر هنرمندان آمریکای لاتین به بزرگداشت خاطرات خارا پرداختند.

در ادامه راه وودی گوتری Woodie Guthrie با اشاعه فرهنگ سنتی موسیقی محلی، روحی مردم‌پورانه به موسیقی می‌دمد. او با همراهی گیتار و وسایل موسیقی دیگر نظیر طبل و فلوت‌های چوبی با حال و هوایی شادمانه و ناب می‌خواند. خارا از پیشگامان موسیقی نوهای شیلی بود که طبقه اشراف آمریکای لاتین را برآشفته و همین به قیمت زندگی تمام شد. خارا طبقه فقیر شیلی را بر آن داشت تا خواستار شان و عزت خود شوند. او با دولت سالوادور آلنده، سوسیالیستی که در سال ۱۹۷۰ به عنوان رئیس جمهور شیلی برگزیده شد، قویا احساس نزدیکی می‌کرد.

در ترانه پیش‌گویانه Winds of the People خارا می‌خواند «دیگر بار، آنان که خواهان جدایی مادران از کودکانشان هستند، برای ریختن خون کارگران بر خاک این سرزمین آماده‌اند».

در سال‌های حکومت آلنده، وضعیت شیلی چنان بود که خارا می‌دانست امکان کودتای نظامی وجود دارد. جوانا خارا می‌گوید: «اما تعداد بسیار محدودی از مردم می‌توانستند تصور کنند که وضعیت به همان متوال گذشته برخواهد گشت. و فرزندانش ده سال بعد از کودتا در انگلستان زندگی کرده بودند. او می‌گوید که حالا در شیلی احساس راحتی و آرامش بیشتری می‌کند، اما هنوز هم حالت بی‌تفاوتی سردی و فروتنی انگلیسی مابین‌اش را حفظ کرده است. وی می‌گوید: اما شیلی با همه اشتباهاتی که داشته متأسفانه باید بگویم که حالا وطن من است».

ویکتور به هنگام ازدواج با جوانا تئاتر می‌خواند. هنگامی که هر دو مشغول اجرای برنامه در آلمان بودند با یکدیگر آشنا می‌شوند. جوانا در سال ۱۹۵۴ به شیلی نقل مکان می‌کند و نهایتاً با یکدیگر ازدواج می‌کنند و

مشغول تربیت دخترانشان مانوللا و آماندا می‌شوند. آخرین باری که جوانا و دخترانش ویکتور را دیدند صبح روز کودتا، یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳ بود. او به دانشگاه فنی شیلی، جایی که کار می‌کرد رفته و برای اجرای برنامه تدارک می‌دیده که توسط سربازان در دانشگاه روده می‌شود. جوانا بعدها می‌فهمد که یکی از مقامات رسمی ویکتور را شناخته و او را مورد ضرب‌وشتم و شکنجه وحشیانه قرار داده است.

جوانا در تلاشی بی‌ثمر برای وافر کردن سفارت انگلستان به کمک برای یافتن همسرش، هفته‌ای مشقت‌بار را سپری می‌کند. یک هفته بعد از ناپدید شدن ویکتور، مردی جوان در منزل او را می‌گوید و به او می‌گوید که ویکتور در سردخانه اجساد شناسایی شده است. جوانا می‌گوید: «این طور برمی‌آمد که او همراه با پنج تن دیگر به استادیوم ملی برده شده و در کنار دیوارهای آنجا تیرباران شده است. یا شاید هم این اتفاق در قبرستان جنوبی سانتیاگو افتاده باشد».

بعدها، جوانا کتابی به نام «ترانه ناتمام» درباره آنچه که هنگام پس گرفتن جسد ویکتور دیده بوده می‌نویسد. هنگامی که او دوباره تجربیاتش را نقل می‌کرد، هنوز هم مجبور بود برای کنترل احساساتش نفس‌های عمیق بکشد. می‌گوید: «انبوهی از اجساد آنجا بود کسانی را دیدم که با دست‌های بسته به پشت سر آنجا افتاده بودند... کارگران سردخانه پاهای آنها را می‌گرفتند و روی زمین می‌کشیدند. بی‌اندازه هولناک بود».

از میان راهی که بین کشته‌شدگان گشوده بودند می‌رود و ویکتور را پیدا می‌کند. سر تا پا گلوله می‌گوید: «همه اجساد همین طور بودند. هیچ کس آنجا مرگی توأم با آرامش نداشته است.» به او گفتند می‌تواند ویکتور را دفن کند به شرط اینکه برایش مراسم تشییع برگزار نکنند. می‌گوید: «کسی مجبور بود برود و یک تابوت بگیرد. ما کارهای دفتری را در قبرستان انجام دادیم و جسد ویکتور در عرض سه یا چهار ساعت دفن شد».

مدتی از این واقعه نگذشته، سفارت انگلستان به او اخطار می‌دهد که بهتر است شیلی را ترک کند. او و دودخترش که اولی در آن زمان ۱۲ ساله بوده، هر کدام چمدانی می‌بندند و به انگلستان می‌گریزند. یکی از کارمندان سفارت انگلستان به او پیشنهاد می‌کند که چمدانی از عکس‌ها و نوارهای ویکتور را از شیلی خارج کند و با خود ببرد، اما او می‌ترسد هنگام حمل چمدان گمرک آن را توقیف کند. یک گروه تلویزیونی سولدی چمدان را که حاوی نوارهای اصلی و منتشر نشده ویکتور بوده است خارج می‌کند و بعد تمام این نوارها به جوانا در انگلستان بازگردانده می‌شود و حالا اساس آرشیوی است که او برای مؤسسه ویکتور خارا بنا نهاده است. به مدت ده سال جوانا جسورانه و بی‌پروا هر موره

دیکتاتوری سخن می‌گوید. او در ایالات متحده گاهگاهی برنامه‌های شعر و داستان‌خوانی با خواننده‌های تبعیدی شیلیایی برگزار می‌کند.

می‌گوید برای دخترانش زندگی گاهی چون یک تشییع جنازه طولانی و ابدی است. اما او همواره برای گواهی و تصدیق تجربیاتش احساس الزامی پیوسته و همیشگی دارد.

در سال ۱۹۸۱ به خود جرأت می‌دهد و به شیلی سفر می‌کند. در تمام مدت تحت تعقیب بوده است اما مردم آنقدر شجاعت داشته‌اند که ترانه‌های ویکتور را بخوانند یا به نوارهای قاچاق او در گردهمایی‌های خصوصی و کوچکی که جوانا ترتیب می‌داده است گوش کنند.

در اواسط دهه هشتاد او با دو دخترش به شیلی باز می‌گردد و در جنبش‌های برقراری دوباره دموکراسی شرکت می‌جوید. تدریجاً شیلیایی‌ها گوش دادن به موسیقی تحریم شده را به صورت عمومی آغاز می‌کنند. اما حتی بعد از ۱۹۹۰ وقتی که دموکراسی به شیلی باز می‌گردد، ویکتور برای همه رسانه‌های گروهی یک موجودیت ممنوع است.

در سال ۱۹۹۳ است که یک خبرنگار تلویزیون این خود سانسوری را درهم می‌شکند و در مورد آوازه و شهرت جهانی ویکتور برنامه‌ی در ساعات پربیننده تلویزیون تهیه می‌کند.

امروز در شیلی نوارهای خارا را می‌توان در فروشگاه‌ها و مراکز فروش هتل‌ها و فروشگاه‌ها یافت. در خیابان‌ها دستفروش‌ها پوستره‌ای او را می‌فروشند و موسیقیدان‌های جوان شیلیایی ترجمه‌هایی از ترانه‌های او را اجرا می‌کنند.

جوانا می‌گوید برگشتن او به شیلی امری محال بود. اگر همه تبعیدشدگان خارج از شیلی مانده بودند آگوستو پینوشه دیکتاتوری که ۱۷ سال بر شیلی حکمفرمایی کرد هنوز به راه خودش ادامه می‌داد.

هرگز نفهمید که شوهرش را دقیقاً چه کسی کشته. حتی اگر هم می‌دانست عفو عمومی اعلام شده از طرف پینوشه، از مجازات قاتلان جلوگیری کرد. او هنوز هم امیدوار است روزی آنان که سرنگونی نظامی را برنامه‌ریزی کردند به سزای اعمالشان برسند.

در مورد ویکتور می‌گوید: «من فکر می‌کنم نوعی عدالت مردمی وجود دارد. نمی‌دانم درست فکر می‌کنم یا نه، اما او از این راه به زندگیش ادامه داد. بنابراین حالا بسیاری از مردم در گوشه و کنار دنیا او را می‌شناسند و می‌دانند که ویکتور که بود، چه می‌گفت و برای چه مقاومت می‌کرد... می‌توان گفت که حتی بعد از مرگش، مهارت‌هایش همچنان ادامه دارد».